

الله در ادیان مختلفه (تفسیر آیه ی ذاریات)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

توحيد، داراي دو بُعد حق و باطل است. بُعد حقش، توحيد رباني است به تمام معنای کلمه که وحدت مطلقه بدون قيد در کلّ جهات دروني و بروني و مشابه است. چنين که بحث کردیم.

توحيد باطل، اين است که انسان هواي نفس خود را، خدا گیرد «أَرَأَيْتَ مَن اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا» (فرقان، ۴۳) : خودپرستي.

پس يا خدا پرستي است به عنوان توحيد و يا خودپرستي است به عنوان وحدتِ الهِ مُتَّبِعِ خُودِي دروني. از جمله فرق هاي بين اين دو توحيد اين است که توحيد خداپرستي تا اعماق از درون و برون، خداپرستي است و پرستش ديگرانی هرگز در کار نیست. اما توحيد دروني، که «أَرَأَيْتَ مَن اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» موجب کلّ انحرافات است، الحاد، شرک، ثنويت، ثالوثيت، توحيد اله با اين که او را جسم دانستن، توحيد اله در صورت حلول، توحيد اله در صورت محدود دانستن، تمام انحرافات دروني و بروني، از توحيد حق متعال، بر اثر همين «مَن اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» است.

یعنی فقط خودم هستم و دیگر هیچ، یا فقط خدا هست و معبود دیگر هیچ. یا فقط خودم، من هم عابد خودم و هم معبود خودم، گر چه لفظ توحید، مربوط است به توحید حق. مثل استعمار، می شود در استعمار ظالمانه، برای اینکه خدا هم مستعمر است. «و استعمرکم فیها»: «هو الذی أنشأکم من الأرض و استعمرکم فیها» (هود، ۶۱). خدا مستعمر است ولی مستعمر فاضلانه است. مستعمر یا فاضلانه است، یا عادلانه است، یا ظالمانه نسبی است یا بیگاری است. ولیکن «و استعمرکم فیها» یعنی خدا شما را به آباد کردن زمین واداشته است بدون هیچ انتفاعی برای خودش، فقط سود رساندن است.

حالا، توحید یا توحید شیطانی است و یا توحید رحمانی. توحید حقیقی رحمانی، مبدأ و منشأ کلّ خیرات و برکات است و توحید شیطانی، مبدأ کلّ الحادها و شرکها و انحرافات، حتی در بُعد توحیدهای غلط و آمیخته با اشراک است.

از جمله آیاتی که در این میان باید نظر بشود «و قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» (نحل، ۵۱). چرا اثنین به میان آمده؟ دو اله نگیرید. برای این که اله اول، اله نفس است و اله دیگر اله و آلهه و رای نفس است، این اثنین ممکن است دو باشد، ممکن است سه و بیشتر باشد، ممکن است هزارها باشد، ولیکن دوئیت از این لحاظ است، درونی و برونی.

درون و برون اثنین اند، منتها درون واحد است و برون، گاه واحد است مثل شیطان پرستان، دو پرستان شیطانی که خدا را می پرستند و شیطان را. خدا را و شیطان را شریک هم قرار داده اند که دنباله بحث دیروز است و امروز بحث خواهیم کرد.

بنابر این «و قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِذَا بَيَّ فَارَهُبُونَ» (نحل، ۵۱) اثنین فقط دو تا نیست، دوئیت در اتخاذ اله است. منتهی مرحله اولی و زیربنای اتخاذ اله باطل، اتخاذ نفس اماره است که «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» و این هوای نفس است که گاه، خدایی و خدایانی برونی اتخاذ می کند. خدای شیطانی یا خدایان رحمانی، خدای شیطانی صدر درصد غلط، خدای رحمانی، در دوئیت و ثالوثیت که بعضی از آن غلط و بعضی از آن صحیح است.

دو پرستان، چند گونه اند. ۱- نفس اماره، خدای درون و شیطان خارج، خدای برون، هر چند خدایی که مقرر است. ۲- دو پرستان بر مبنای پرستش نفس اماره، و خدای برون، رحمان و شیطان.

حجت این‌ها در پرستش یزدان و اهریمن، که در اوستا نیز هست، دو خدایی و دو پرستی، حجت این‌ها چیست؟ آیا شیطان با آن‌ها که می‌دانی شیطان است، شایسته پرستش است؟ فطرتاً، عقلاً، علماً خدای رحمان رحیم، شایسته و بایسته پرستش است، اما شیطان که گمراه می‌کند انسان را و بر خلاف عقلانیت و علم و حس و مصلحت درونی و برونی انسان، دائماً فعالیت دارد آیا شایسته عبادت است؟

جواب می‌گویند ما دو پرستیم روی این حساب، خدای رحمان را می‌پرستیم که به ما را رحمت کند، ایجابی است و شیطان را می‌پرستیم که ما را اذیت نکند. پس دو بُعدی است - حرف اینهاست - یک بُعد، ایجاب است، یک بُعد سلب است. چون خدا ایذاء ندارد و رحمت دارد، ما او را می‌پرستیم و به خدایی می‌پذیریم که به ما رحمتی و رحمت‌هایی افزون کند. شیطان را می‌پرستیم و خدای ثانی می‌گیریم که نسبت به ما شیطنت نکند و اذیت نکند. این حرف از چند جهت باطل است.

اولاً عبادت خدای رحمان و عبادت شیطان متناقض است. چون خدا نفی می‌کند شیطان را، «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» و از این قبیل آیات. و شیطان هم نفی می‌کند خدا را در کلّ ابعاد الحادی و اشراکی و اثنیث و ثالوثیت، خدا را نفی می‌کند. بنابراین عبادت متناقض عبادتی است متناقض. وانگهی خدا امر به خیرات می‌کند و نهی از شرور می‌کند، شیطان امر به شرور می‌کند و نهی از خیرات، بنابراین در امر و نهی خدای رحمان و خدای شیطان باز تناقضی است این تناقض دوم.

تناقض سوم یا بدتر از تناقض، خدای رحمان به خیر انسان را، عابدان را، مکلفان را، و کلّ جهان را، به خیر دعوت می‌کند و به خیر می‌رساند و حال این‌ها که استحقاق نداشته باشند، ولی مادامی که استحقاق عقاب ندارند آن‌ها را به خیر می‌رساند، ولی شیطان دائماً شر است، بنابراین اگر شیطان را عبادت کنید که شیطنت را کنار بگذارد، شیطنتش بیشتر می‌شود.

آیا شیطان، شیطنتش نسبت به پیروانش بیشتر است یا نسبت به دیگران؟ هر قدر پیروی شیطان بیشتر باشد، شیطنت وسیع‌تر، بالاتر، صد در صدتر و قوی‌تر می‌گردد. روی این مبانی، دو پرستان رحمانی و شیطانی، پرستش ایزد و پرستش اهریمن، این پرستش، نقیض با عقل است، با فطرت است، با مصلحت است، و با همه جهات. و چنانچه الهاد در بُعدی از اشراک بدتر است، اشراک هم در بُعدی از الهاد بدتر است و هر دو بدترند، همچنین خداپرستی و شیطان‌پرستی، توأمان مستلزم این تناقضات هست.

این یک دو پرستی. دو پرستی دیگر، خدا و فرزند خدا «و قَالَتِ الْيَهُودُ غُزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ» (توبه، ۳۰). این ابن داشتن خدا، در گروهی از یهودیان آشکار است. در دیگران نیز که به تفصیل در بحث خودش عرض خواهیم کرد. این ابن الله چیست؟ ابن اللهی که یهودیان می گویند و ابن اللهی که مسیحیان می گویند، چون مسیحیان هم دو پرستند و هم سه پرستند و هم یک پرست. هم موحد دارند، هم ثنویه دارند، هم ثالوثیه. موحدانشان بسیار کم هستند، ثالوثیه، سه پرستانشان بسیار زیاد هستند، دو پرستان هم میانگین اند. «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِيْلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (مائده، ۱۱۶)، اینها مریمین هستند. مریم را که مادر است، و عیسی را که پسر است، هر دو را خدا، مریم را خدای مادر و عیسی را خدای فرزند می دانند. ثالوثیه هم چند بُعدی هستند: مریم، عیسی، روح القدس. مریم، عیسی، خدا. عیسی، خدا، روح القدس. اکثر آن ها ثالوث در بعد خدا و عیسی و روح القدس هستند.

حالا، راجع به ثنویه مریمیه، یا ثنویه یهودیه ما بحث می کنیم، مختصراً. فعلاً اختصارش است و بعد تفصیلش در جای خودش. کسانی که می گویند غزیر پسر خداست چه می گویند؟ آیا خدا را والد حقیقی می دانند؟ یا خیر به عنوان اکرام و احترام می گویند عزیز پسر خداست، چرا؟ برای این که غزیر و غزیر دو برادر بودند، غزیر صد سال مرد و زنده شد، وقتی زنده شد خیلی جوانتر از غزیر بود، این کار خارق العاده را به این حساب آوردند که، پس غزیر پسر خداست. اگر اختصاصی به خدا نمی داشت، خدا او را پس از صد سال زنده نمی کرد، «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَانَةُ اللَّهِ مِنْهُ عَامٌ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَيْسَتْ قَرْيَةٌ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَيْسَتْ مِنْهُ عَامٌ» (بقره، ۲۵۹) این حساب ولد بودن غزیر است. اما ولد تناسلی نمی دانند، ولد احترامی. عزیز را خدا بر دیگران برگزید، حتی بر موسی و دیگران برگزید و لذا او را صد سال میراند و بعد زنده کرد.

این هم آن قدر اشکال دارد، آن قدر جواب دارد که قابل حصر نیست. سؤال آیا احترام عزیز، که پیغمبری فرعی اسرائیلی است بیشتر است یا موسی؟ یا عیسی؟ یا ابراهیم؟ وانگهی، اگر احترام عزیز به حساب این است که صد سال مرد و زنده شد، پس «و هم أَلَوْفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ» (بقره، ۲۴۳) آن هزاران نفر بنی اسرائیل که مردند از طاعون فرار کردند و مردند و زنده شدند، پس تمام آن ها باید پسران خدا باشند.

منتقل می شویم به جریان مسیحیت، از مسیحیت سؤال می کنیم که شما که می گویند مسیح پسر خداست به چه حساب است؟ اینها دو دسته اند. یک دسته می

گویند که به عنوان احترام است، چون مسیح پدر ندارد و مادر دارد و خدا به جای پدرش، خود را قرار داده است احتراماً، برای همین مسیح پسر خداست. نه پسر واقعی است بلکه پسر احترامی است.

می‌گوییم، البته این هست در بحث امام رضا (علیه السلام) با جاثلیق نصرانی و هربز اکبر یهودی. مفصلاً بحث کردند از جمله ابن‌الله. فرمودند چرا مسیح را ابن‌الله می‌دانید؟ گفتند از باب احترام، چرا احترام؟ برای این که مسیح مادر داشت، پدر نداشت، خدا جایگزین پدرش شد و او را به عنوان احترام پسر خود انتخاب کرد. حضرت فرمودند که اگر مسیح، چون مادر داشت پدر نداشت و اگر خدا او را به جای فرزند حساب کرد، چون پدر نداشت، بنابراین آدم که نه پدر داشت و نه مادر، باید برادر خدا باشد، آدم نه پدر داشت و نه مادر، باید برادر خدا باشد.

بعد بحث دوم، کسانی از مسیحین هستند که بسیار هم هستند و الان هم هستند که می‌گویند مسیح اصلاً پسر واقعی خدا است! در مقابل «لم یلد». پسر واقعی خداست! یعنی خدا در رحم مریم وارد شده است. یک ناسوت است در اینجا و یک لاهوت. ناسوت جسم مسیح، در رحم مریم است از نطفه مریم، و لاهوت روح مسیح، خدا است. یعنی خدا حلول کرد در رحم مریم (علیه السلام) پس خدا از موقعیت لاهوتی اش منفصل شد، خدا نیست شد، و عیسی هم بشر است و هم خدا، بشر است از ناحیه جسمانی و خدا است از ناحیه روح.

باید گفت که آیا خدا که در لاهوت، الوهیت است سرمداً، ازلاً و ابداً، این خدا تبدیل به نقیض می‌شود؟ نامحدود، محدود می‌شود؟ لاجسم، در جسم قرار می‌گیرد؟ کسی که مطلق است و لامکان است و لازمان است و لااول است، و لاآخر است، در موجودی که هم اول دارد و هم آخر دارد و هم زمان دارد و هم مکان دارد هم ولادت دارد و هم مرگ دارد قرار می‌گیرد؟ این‌ها می‌گویند که چون امکان ندارد انسانی متولد شود از مادر بدون پدر، پاسخ اول امام رضا (علیه السلام)، یک جا این است که اگر امکان ندارد انسان پدید آید از مادر بدون پدر، پس آدم نه پدر داشت و نه مادر. آدم متولد شده از خاک شد به اراده خدا، به اراده خدا بدون پدر و بدون مادر، آدم تولد یافت و وجود و یافت.

بله آن چه که قرآن می‌فرماید این است که معجزه و خارق العاده بی نظیر در عیسی (علیه السلام) این است که خدا روح القدس را فرستاد، روح القدس حامل دو چیز بود. حامل نطفه رجولیت، که پیوست با نطفه انوئیت مریم در رحم مریم، با نفخ. و بعد از نفخ خارق العاده دوم این است که شش روزه عیسی متولد گشت، یعنی بعد از

شش روز نفخ نطفه رجولیت که خدا در خارج خلق کرد، ایجاد نطفه رجولیت و انوئیت در خارج، آیا برای خدا میسور است یا میسور نیست؟

ایجاد لا من شیء (ماده اولیه) که میسور است و محقق است، ایجاد من شیء (که ساده تر است). به جای این که نطفه مراحل را طی کند، نطفه زن مراحل را، نطفه مرد مراحل را، بعد با هم آمیخته شوند و فرزند شود، خدا با نادیده گرفتن سیر زمان و سیر مکان و بُعد انفعالی موجوداتی یکی پس از دیگری تا تولید نسل شود، مثل عصای موسی، عصای موسی که امکان دارد، از نظر علمی چون جرم عصای موسی و جرم اژدها یکسان است، با فواصل اتمی و با فواصل الکترونی و با فواصل نوترونی، با فواصل، این فواصل را خدا در هم نوردید و یک جا، یک آن، عصا را اژدها کرد. همین طور آیا خدا نمی تواند اراده کند؟ قدرت ندارد آن نطفه ای که در سلب مرد قرار می دهد با مقدماتی، بدون هیچ مقدماتی، در سلب نه در خارج قرار بدهد؟ فرشته حامل وحی، فرشته حامل جسم عیسی، حامل نطفه رجولیت با شد و حامل روح باشد؟

در این اصل مختصر، کلّ انحرافات در باب توحید اعم از انحرافات الحادی، مادیت، انحرافات ثنویه، انحرافات ثالوثیه، کلّ انحرافات از بین می رود.

اکنون نوبت به سوره سلب است، چون «لا اله الا الله» دو بُعدی است، بُعد اول «لا اله» است که سوره کافرون نماینده اش است، بُعد دوم «الا الله» است که سوره توحید نماینده اش است.

سوره کافرون نماینده سلب است مختصراً، و نماینده های سلبی انحرافات در راه خدا، در قرآن بسیار است که بحث می کنیم. و سوره توحید که نماینده ایجاب است، مختصرتش «لا اله الا الله»، مفصل ترش سوره توحید و تفصیل بیشترش تقریباً ثلث قرآن است که آیات مشبّه توحید، در بُعد ذات، در بُعد اسماء ذات، در بُعد افعال ذات، در بُعد وضعیت الوهیت و ربوبیت و سایر جهات است.

همان طوری که در سوره توحید درست دقت هایی نشده است، دقت های رقیق و عمیق و عنیق اگر ما بکنیم، مجمل کامل روشن بین توحید حق را، از «هو» تا «ولم یکن له کفواً احد» را بدست می آوریم، سوره کافرون هم این چنین است. مثلاً گروهی می گویند سوره کافرون تکرار است، آیات اولش و آیات آخرش. «بسم الله الرحمن الرحیم، قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» کافرون چه کسانی هستند؟ البته کافرون دو بخش هستند، یک کافر قاصر است، که «قل یا ایها» ندارد. کسی که احیاناً دنبال حق است و هنوز حق به او نریده است، و روی این جهت کافر است، کفر قصوری است و

این‌ها مورد خطاب نیستند. یا کافر عن تقصیر، احتمال می‌دهد حقی باشد ولی دنبالش نمی‌رود، این هم نیست. کافر عن عناد، کافری که با علم به حقیقت، منکر حقیقت است، و ثابت و پابرجای بر باطل است. ثابت دو جانبه، ثابت خودی، که خودش هیچ‌گاه فکر نمی‌کند و در صدد تبیین حق نیست «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل، ۱۴). بعد دوم این است که دیگران را هم، موحدان را هم می‌خواهد به شرک و به انحراف بکشانند.

کافران دسته سوم در اینجا مرادند هستند «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» این یک بخش است «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا أَعْبُدُ» بخش دوم است و نتیجه «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٌ».

این تکرار نیست. در صورتی تکرار است که همان سلب قبلی دوباره تکرار شده باشد و این طور نیست. بر حسب روایات زیاد، مشرکان خدمت رسول گرامی رسیدند گفتند تو که اصرار داری ما موحد بشویم، یک سال تو خدایان ما را بپرست و یک سال بعد ما این کار را می‌کنیم. چرا پیغمبر مقدم باشد؟ کسی که شرابخوار است به کسی که شراب خوار نیست بگوید، تو بیا یک مدتی شراب بخور و بعد ما شراب نمی‌خوریم، اول او را به چاله می‌اندازد تا به آخر بیچاره بشود.

اگر این کافران احتمال هدایت‌شان هست بگویند هر دو یکسان، پس چرا یک سال تو خدایان ما را عبادت کن، خدای خودت را ترک کن، تا ما هم یک سال خدایان خود را ترک کنیم و خدایان تو را بپرستیم. «قل یا ایها الکافرون، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» آن چه را شما عبادت می‌کنید من عبادت نمی‌کنم. نه یک سال، نه چند سال نه هیچ وقت. «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا أَعْبُدُ» «لا أعبد» فعل است. «ولا أنتم عابدون» یعنی شما در مثلث زمان، من در آینده، حال که هیچ، گذشته هم هیچ، من در آینده زمان، آن چه را شما عبادت می‌کنید عبادت نمی‌کنم، «ولا أنتم عابدون» در مثلث زمان. شما در گذشته، فعلیه، آینده، تا بمیرید، خدا را عبادت نمی‌کنید، پس دروغ می‌گویید شما. اگر راست هم بگویید من چنین نمی‌کردم. شما چه راست بگویید و چه دروغ بگویید، اگر هم راست بگویید من نمی‌آیم یک سال توحید را ترک کنم، مشرک بشوم برای این که شما واحد بشوید. ولكن شما دروغ می‌گویید «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا أَعْبُدُ».

جور دیگری گفتند. گفتند بیایید شرکت کنید. ما و شما، هم خدا را بپرستیم و هم بت‌ها را یکسان. نه یک سال بت‌ها را و یک سال خدا را. نخیر. تحلیل کنید قضیه را. بیایید تو محمد (صلوات الله علیه) تو بت‌ها را و خدا را با هم بپرست، ما هم بت‌ها

را و خدا را می پرستیم. ولكن این جمله دوم فرق کرد «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ» «عابد» شد، اَعْبُدْ نیست. من هرگز، عبادت کننده در مثلث زمان نیستم... «ولا أنا عابد» عبادت کن، این عبادت شرکی است. اگر خدا را هم با بت ها عبادت کنید، این عبادت شرکی است. «ولا أنا عابد» من عبادت کننده در مثلث زمان نیستم آن گونه که شما عبادت می کنید. پس اول جور دیگر است، دوم جور دیگر است. اول: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» آن چه را شما عبادت می کنید من عبادت نمی کنم. «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ» بنابراین دو بحث است. عبارت تقریباً یکسان است ولیکن مطلب دو سان است.

پیشنهاد اول یک سال تو بت های ما را عبادت کن و یک سال ما خدای تو را. پیشنهاد بعد، شرکت: به طور مشترک عبادت کن تو، خدا و بت ها را یک جا، ما هم عبادت می کنیم، یکسال نه، از حالا به بعد مشترک می شویم در عبادت خدا و بتها. جواب می دهد که «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ». «ما عبدتم» «ما» می مصدریه است. اول «ما» موصوله بود، بعد «ما» مصدریه است.

«و لا أنا عابدٌ ما عبدتم، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ». این «لکم دینکم و لی دین» کجاست؟ داعی الی الحق، باید حتی المقدور، حتی الامکان، دعوت الی الله بکند. اگر دعوت الی الله اثر نکرد، بلکه اثر منفی کرد، بلکه کافر می خواهد انسان موحد را به کفر خود بکشاند، اینجا: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ». دو دین است یک دین حق است و یک دین باطل. ما بر دین خود باقی هستیم که دین حق است، و شما هم بر دین باطل خودتان باشید.

بنابراین سوره توحید و سوره کافرون، به طور مختصر، نقشی است مفصل تر برای «لا اله الا الله».

حالا، بعد از این باید در آیاتی باید بحث کنیم که راجع به تفصیل الحاد است. یا آیاتی که مشترکاً بین الحاد و شرک (شرک رسمی و یا شرک غیر رسمی) است. آیه سوره ذاریات، از مهم ترین آیات کل قرآن است. همه قرآن مهم است، اما از نظر ما، از قانع کننده ترین، علمی ترین، عقلی ترین، برهانی ترین آیاتی است که دلالت دارد بر وجود خدا. از نظر ملحدان آیاتی است، دو سه تا آیه هست: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (جاثیه، ۲۴) و آیات نظیر این. ولی آیه که به نحو قویتر است برای ما، دلالت دارد در چند بُعد، بر اینکه جهان نیازمند به ماوراء خودش است، ماوراء مباین، مناقض، که آن چه جهان دارد او ندارد، این صفت

سلبی است، و آن که او دارد جهان ندارد، صفت ایجابی است «وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات، ۵۰)

ظاهراً این آیه هیچ چیزی ندارد، ولیکن اگر ما اهل تفکر در قرآن باشیم، تفکر معصومانه، فکر مطلق، عقل مطلق، علم مطلق، فطرت مطلقه، دقت معصومانه خود را، به عنوان تبلور علمی، تبلور عقلی، تبلور لُبی به کار بیاندازیم، این آیه قویترین آیات است برای اثبات وجود خدا. «و من کلّ شیء» آیا «من کلّ شیء»، کلیت اشیاء را استثنا می زند؟

آیا ماده اولیه، که امّ المواد است، و محور و مصدر نخستین و گام اولین ایجاد اشکال مختلف موجودات است، شیء هست یا نه؟ «من کل شیء»، «شیء غیر الهی»، هر شیء غیر الهی زوجین است. بنابراین ماده فرد، نداریم. ماده مرکب است. حدّ اقل ترکیب ماده المواد، اکسیژن و هیدروژن و این اجزایی که بشر پیدا کرده نیست. اینها هم اجزا دارند. حداقلش را، ما نتوانستیم بدانیم و نخواهیم توانست. چون آگاهی و علم به ملکوت ماده، از محالات است. چون علم صد در صد به حقیقت ماده و ماده المواد مطابق است با قدرت صد در صد. علم صد در صد ملازم با قدرت صد در صد است، و قدرت صد در صد، ملازم با علم صد در صد است، و هر دو ملازم با حکمت و مصلحت اندیشی صد در صد هستند.

بنابراین ماده المواد هر چه هست، این ماده المواد ماده فرده است؟ نخیر. فرد غیر ممکن است. علم هم ثابت کرده است که، هیچ موجودی، از ترکیب خالی نیست، ولو ماده المواد باشد. ماده المواد که ما نمی شناسیم این مرکب است. یا ترکیب هندسی دارد، یا ترکیب فیزیکی دارد، و در ترکیب حاجت عمیق است. ترکیب موجود مرکب فریادگر حاجت است، «وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ... فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» بقاء بر ماده جهان، بقاء بر عالم ممکنات، که همه ماده و مادی هستند، اگر فرار از این ماده و مادیات نشود به ماوراء، اصلاً این عالم نباید وجود داشته باشند.

وجود مرکبی که هر جزئی از آن، مربوط به دیگری است، یعنی اگر این مرکبی که حداقل دو جزء است که ماده المواد در آن است، اگر این یک جزء نباشد آن یک جزء هم نیست. آن نباشد این هم نیست. هر کدام متعلق الذات به دیگری هستند. و این دور مصرح است. مثل دو دست که به یکدیگر پیوست است اگر این نباشد او نیز نمی باشد، بنابراین باید وراء باشد، وراء باشد که این را درست نگه دارد. اگر نگهبانی این دست مربوط به آن است و به عکس این ها هر دو فقیرند. چون هر دو فقیرند باید که فقر اثنی دو گانه و هردوانه متعلق به ماوراء باشد.

این بحث، بحث خیلی عمیق و مفصلي است که آقایون فکر کنید و من در کتاب «حوار بين الهيين والماديين» و در تفسیر قرآن و در کتاب «آفریدگار و آفریده» بحث کردم، آقایون مطالعه کنید و مفصل ان شاء الله بحث می کنیم.

این بهترین و عمیق ترین بحث است در باب اثبات وجود الله، و توحید حقیقی الله، و فقر ذاتی کل کائنات، و کل ما سوی الله.

و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته.

[سؤال در مورد شیطان پرستی زرتشتیها]

آن هایی که می پرستیدند را عرض کردم، نمی گویم کلا زرتشتیها این طور هستند. زرتشتیها کلاً این طور نیستند. آن هایی که الآن هم هستند، الآن هم عده ای در کرمانشاه هستند که شیطان پرست هستند، دیروز عرض کردم، میگویند شیطان اگر خداست پیغمبرش کیست؟ می گویند یزید است. می گویم آن خدای بی غیرت این پیغمبر بی غیرت را هم می خواهد.

[سؤال: در اوستا بحث مبارزه با اهریمن هست]

در اوستا دو گانه است، هم مبارزه با اهریمن است و هم عبادت اهریمن.

[سؤال: در عبادت توحید دارند و فقط در آفرینش بخشی را به شیطان نسبت می دهند]

همین دیگر. ما نخواستیم تفصیل عرض کنیم، تفصیلش را در جای خودش عرض می کنیم. به طور مختصر که دو گانه پرستی یزدان و اهریمن هست، حالا دو گانه پرستی چند جور است؛ باشد. ولکن کسانی که الآن هم هستند، یزیدیه که الآن هم هستند و هم شیطان را می پرستند و هم خدا را. خدا را برای این که به آن ها رحمت کند و شیطان را برای اینکه به زحمت نیندازد آنها را. برای نفی زحمت شیطان را برای اثبات رحمت خدا را عبادت می کنند.

...

[سؤال در باره توحید باطل که همان خود پرستی است، آیا خود پرستی می تواند وحدت داشته باشد؟]

واحد به این معنا که این نفس اماره که می پرستند نه واحد الهیت، بلکه واحد جهت. این جهت واحد نفس اماره، که جهت شیطان است، این را می پرستند. «أَفَرَأَيْتَ مَنْ

اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» نمی گوئیم واحد حقیقی است. یعنی جهت واحد. این جهت واحد گاهی اکتفا به خودش می کند و به بیرون کاری ندارد. خودپرست است و کاری به جایی ندارد. و البته اینها کم هستند. گاهی نخیر، این خودپرستی موجب پرستش های دیگر، یک یا دو، یا سه یا بت هایی می شود.

بنابراین، این تعبیر، تعبیر غلطی نیست، تعبیر جدیدی هست ولی غلط نیست: «توحید رحمانی» و «توحید شیطانی».

[سؤال: در «قل یا ایها الکافرون» کافر شامل چه کسانی می شود؟ هم مشرک هم ملحد یا نه؟]

شامل ملحد نمی شود، چون ملحدین این پیشنهاد را نکرده اند، نگفته اند که خدای ما را پرست یک سال، ما خدای تو را. چون قائل به خدا نبودند. مگر این طور باشد که خدای ماده را بگویند. ماده را پرست یک سال، ما هم همین طور. ولی در این در روایت ندارد اصلاً، آن چه در روایات ثابت این است که مشرکین این پیشنهاد را کرده اند، مشرکینی که ثبات در کفر شرک آمیز داشته اند.

[سؤال: پس این دوتا نهایتاً یکی می شود.]

وحدت ندارد. برای این که «لاعبد ما تعبدون» پیشنهاد اول است، «ولا انتم عابدون ما أعبد» پیشنهاد دوم است.

پیشنهاد اول این است که یک سال تو بت ها را پرست، یک سال ما. پیشنهاد دوم این که با هم خدا و بت ها را، هم ما می پرستیم و هم تو. اول گفت آن چه را که شما عبادت می کنید، عبادت نمی کنم، بعد گفت آن طور. اول آن چه را که شما عبادت می کنید من عبادت نمی کنم. خوب بعد منتقل شدند به اینکه خوب، آنچه نه، آن طور. یعنی بت ها و خدا را با هم. اول پیشنهاد کردند که فقط بت ها را تو پرست یک سال، ما فقط خدا را و بالعکس. دوم این است که نخیر، گونه پرستش شما، گونه شرک آمیز است، من گر چه با هم باشد این ها را نمی پرستم. شما هم نمی پرستید، من هرگز نمی پرستم و شما هم دروغ می گوئید. چون که شما بت ها را می پرستید و خدا را نمی پرستید کلاً.

[سؤال درباره آیه «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء، ۷۴)]

این مرحله سوم عصمت است، چون مرحله اولی عصمت، مرحله عصمت بشری است. مرحله دوم عصمت ربانی است که وحی است و کتاب است.

ولي بعضي وقت ها به قدری انحراف، قوي توجه مي کند به معصوم، که این عصمت دروني بشري و حتي عصمت دروني رباني هم احياناً کفايت نمي کند پس عصمت سوم لازم است.

وانگهی «لولا» بر فرض محال، یعنی این عصمت ربانی (مرحله دوم) کافی است. ولکن اگر هم خطر یک جوري متوجه است، یک جوری در صدی خطر براي توجه به ديگران باشد، ما تو را تثبيت می کنیم. براي این که «لولا» است، این لا که نیست. یعنی محال است، این عصمت رباني کافي نباشد، ولکن مثلاً «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (يوسف، ۲) چون برهان رب را دید، (که این عصمت دروني است) کافی است. بنابراین عصمت برونی عصمت «لولا» است. عصمت دروني عصمت حتمی است، عصمت قبلی، عصمت بشري است. پس دو عصمت حتمی است، مخصوصاً عصمت دوم الهی کافی است ولکن، اگر هم بر فرض محال این دو عصمت کافي نباشد، خدا باز تو را نگه مي دارد. در آن خطرات صد در صد نگاهت می دارد. تازه سه بُعد است: «لولا»، «لقد کدت»، «شیءً قليلاً».

«لولا» محال است. «کدت» نزدیک باشد. «شیءً قليلاً». این شیءً قليل که نزدیک شدن به مشرکین، متمایل شدن به مشرکین، این حرام است. ولي این حرام در سه بُعد مستحیل است.

[سؤال: فرمودید مخاطبان سوره کافرون معاندان بودند و قاصران مقصران نبودند، از کجا این را فهمیدیم؟]

از همه اش، براي این که این ها به طور کلی زیر بار نرفتند. چون به کلي، نه در بُعد اول زیر بار رفتند و نه در بُعد دوم. به طوری که «لکم دینکم و لی دین». اگر امکان اهتدای این ها با بینات و حیانی بود، پیغمبر چنین نمی گفت که. بنابراین از این صرف نظر کرد و به طور کلی کاری با آنها ندارد. مادامی سخن می گوید با اینها که سخن احتمال تأثیر داشته باشد. در صورتی که نه تنها احتمال تأثیر ندارد بلکه آن ها مي خواهند بر پیغمبر تأثیر کنند، که خدای خود را یک سال رها کند، در مرحله اول، یا کیفیت عبادت را، کیفیت عبادت مشرکان قرار بدهد، که خدا را با بت ها. بنابراین چون مایوس است کلاً با آیات و بینات و حجج کافیه بنابراین کفار معاندند. نه کفار قاصرند نه مقصر.

[سؤال درباره نطفه حضرت عیسی که روح القدس آورد، نطفه انسان بوده؟]

نطفه غیر انسان، انسان می شود؟ اولاً این که فرشته نطفه ندارد، جن هم که انسان نمی شود. نطفه مردانه انسان است که با نطفه زنانه مخلوط می شود و انسان می شود. نطفه غیر انسان که انسان نمی شود. چه حیوان با شد، فرشته که نطفه ندارد، جن هم که با انسان نمی تواند آمیزش کند، برای همین فقط نطفه انسان. این نطفه انسان را به جای این که خدا خلق کند در سلب یک مردی، خدا بدون سلب خلق کرد و به دست روح القدس داد که روح القدس با نفخ این نطفه را به معیت روح مسیح وارد کند در رحم که در شش روزه حامله شد و مسیح به دنیا آمد.

[چون حضرت مسیح ازدواج نکرد می توان گفت که این نطفه انسان نبود، یا حضرت مسیح انسان به معنای خاکی و بشری نبوده؟]

نمی شود گفت برای این که حضرت یحیی هم ازدواج نکرد. نطفه را خدا خلق کرد و داد دست روح القدس. وانگهی مگر حضرت یحیی ازدواج کرد؟ ازدواج نکردن دلیل بر بشر نبودن که نیست، بشر که بود. مثلاً فرض کنید که حضرت آدم که پدر و مادر نداشت، آدم بود یا نبود؟ حضرت آدم که خدا بدون پدر و مادر خلقش کرد، آدم بود یا نبود؟ آن آدم آدمیان بود.

[سؤال درباره تشبیه مسیح به حضرت آدم]

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» (آل عمران، ۵۹) مثل یا برابر است یا برتر است یا کمتر. این مثل بیشتر است. یعنی مثل آدم بیشتر است. وقتی که مثل آدم را پذیرفتید که نه پدر دارد نه مادر، بنابراین مسیح که پدر ندارد ولی مادر دارد راحتتر می توان پذیرفت. اگر مسیح به حساب پدر نداشتن پسر خدا باشد، پس آدم بالاتر از پسر، و برادر خدا است!

[سؤال درباره خلقت آدم از گل و نطفه حضرت عیسی (علیه السلام)]

خدا هم بدون گل درست کرد، خدا آدم را با گل درست کرد مسیح را بدون گل. نطفه را بدون گذشت زمان و تصور حالات، نطفه را ایجاد کرد فوراً و نطفه بوسیله روح القدس نفخ شد در رحم مریم و از راه مجرای تناسلی، «الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» (تحریم، ۱۲) ببینید، نفخ فیه، فیه به فرج بر می گردد. یک جا دارد فیه، یک جا دارد فیه. فیه معلوم می کند که از طریق مجرای تناسلی که نطفه مرد باید وارد بشود، بدون این که مردی تماس بگیرد.

[چه مردی قوی تر از حضرت جبرئیل؟]

جبرئیل مرد نیست. نه مرد است نه زن است. نفخ کردن غیر از عمل جنسی است. آیا مرد که با زن تماس می گیرد، نفخ می کند به او یا عمل انجام می دهد؟ نفخ غیر از عمل است. یعنی همان طور که خدا نفخ می کند «و نفخ فیهِ من روحه» (سجده، ۹) خدا که نفخ کرد روح انسان را در انسان، چطور این کار را کرد؟ عمل جماع کرد؟ خدا جماع کرد تا روح انسان به انسان وارد شد؟ نخیر جماع نیست که، مگر هر نفخی جماع است؟ جماع نفخ نیست، نفخ هم جماع نیست. نفخ یعنی وارد کردن، وارد کرد خدا منتها وارد از غیر طریق مأنوس است. طریق مأنوس وارد کردن نطفه رجولیت است با رجل، در رحم انثی ولکن منهای نصف قضیه که رجل نبود، نطفه از سلب رجل نبود، نطفه ای بناست از سلب رجلی داده شود، خدا بدون مقدمات، با نفی مقدمات، این نطفه را ایجاد کرد.

و بحث مفصلی دارد که باید بحث کنیم و اینجا فقط اشاره بود و شما حق دارید که نظر بدهید

[پس چرا جبرئیل به شکل آدم در آمد؟]

به شکل آدم در آمد، شکل. تمثل لها. ببینید: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» (مریم، ۱۷) بشر شد؟ نه. خوب به شکل بشر آمد چرا؟ ...

«قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا، قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكَ مِنْهُم مَّن تَرْضَيْنَ مِنَ الْوَالِدِ وَالْوَالِدَاتِ مِمَّا رَضُوا لَكَ أَسْمَاءً مِمَّا سَمَّيْتُنَّ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّكُنَّ عَلِيمَاتٌ عِنْدَ رَبِّكِ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَصِفُ إِنَّهُ يَخْتَارُ لَكَ إِسْمًا خَيْرًا مِّمَّا تَخْتَارُ وَإِن تِلْكَ أُصْحَابُ الْمَقَابِلِ لَمْ يَلْمُوكَ فِيهَا فَمَن تَلَوَّاهُمْ فَأُولَٰئِكَ يَلْمُوكَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَيُنْفَذْنَ لَهَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّهُمْ فِي كَذِبٍ مُّبِينٍ» (سجده، ۲۷-۳۰)

بخشش. این بخشش ربانی است به واسطه روح القدس. خدا این بخشش را ایجاد کرد به روح القدس داد، روح القدس واسطه بخشش است. منتها این بخشش، فوت کرد و نفخ کرد در مجرای تناسلی، نفخ در مجرای تناسلی غیر از عمل تناسلی است...